

دغدغه‌های انسانی در شعر اخوان ثالث

هادی شمیل پور^۱

۱. عضو هیأت علمی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: h.shamilpoor@pnu.ac.ir

چکیده

مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹) متخلص به م. امید است. مهدی اخوان ثالث از شاعران معاصر است که اشعار او زمینه‌ی اجتماعی دارند و گاه حوادث زندگی مردم را به تصویر کشیده است. شعرش دارای لحن حماسی آمیخته با صلابت و سنگینی شعر خراسانی و نیز در بردارنده‌ی ترکیبات نو و تازه با تصویرگری‌های خلاقانه و بدیع است که می‌توان در اشعار او غزلیاتی یافت که از عشق خالی نیست. در مجموعه اشعار وی به موضوعات اجتماعی پرداخته شده است. در سروده‌های اخوان حضور اجتماع و مردم خالی نیست و او در مسیر گفتن به دغدغه‌های انسانی می‌رسد. و از این گذر، مسأله ایران و وطن و عشق وطن جایگاه خاصی دارد. با مطالعه در شعر ایشان، مشخص می‌شود که وی تحت تاثیر مسائل اجتماعی و سیاسی قرار داشته است. به عبارت دیگر محتوای شعر او اندیشه‌های و احساسات شکل گرفته و محسوس درون آن است، بازتابی از عواطف و حالات شاعر در برابر عوامل محیط، اوضاع اجتماعی، اقتصادی، عقاید و سنت‌ها و اخلاق و... می‌باشد. این عوامل سبب شده تا سیمایی متفاوت از شعر وی که حاوی دغدغه‌های انسانی برگرفته از عصر شاعر است، ارائه شود. از این رو بایسته است تا با مطالعه این جنبه از شعر اخوان، سبک شعری وی بیش از پیش نمایان شود. هدف از بررسی و تحلیل اشعار وی از این جنبه، با توجه به وجود دردهای انسانی و اجتماعی در آن و تطابق آن با واقعیت‌های موجود در زمانه‌ی شاعر مذکور آن است تا بخشی از کمبودها و کاستی‌های پژوهش درباره‌ی ارتباط و بازتاب تحولات اجتماعی و انسانی در ادبیات و بالعکس را رفع کند.

کلیدواژگان: اخوان، شعر، دغدغه‌های انسانی و اجتماع.



شیوه استناددهی: شمیل پور، هادی. (۱۴۰۶). دغدغه‌های انسانی در شعر اخوان ثالث. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۴)، ۲۰-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۳ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۳۰ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

Human Concerns in the Poetry of Akhavan Sales

Hadi Shamilpoor^{1*}

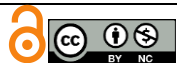
1. Faculty Member, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: h.shamilpoor@pnu.ac.ir

Abstract

Mehdi Akhavan Sales (1928–1990), who wrote under the pen name M. Omid, was a prominent contemporary Iranian poet. His poetry is predominantly social in orientation and occasionally portrays events and experiences drawn from the lives of ordinary people. His poetic language is characterized by an epic tone combined with the dignity, gravity, and stylistic features of the Khorasani school of Persian poetry. At the same time, his works contain innovative expressions and original compounds, as well as creative and novel imagery. His poetry also includes lyrical compositions that are not devoid of love. Throughout his collected works, Akhavan Sales addresses a wide range of social issues. Society and the people are continuously present in his poems, and his poetic reflections ultimately lead him to engage with fundamental human concerns. Within this framework, Iran, the homeland, and patriotic devotion occupy a particularly significant position. A close examination of his poetry demonstrates that he was deeply influenced by the social and political issues of his time. In other words, the content of his poetry consists of ideas and emotions that are concretely formed and perceptible within the poems themselves. His poetry reflects the poet's emotions and psychological states in response to environmental factors, social and economic conditions, beliefs, traditions, moral values, and related phenomena. These factors have contributed to the emergence of a distinctive dimension of his poetry, one that embodies human concerns arising from the historical period in which he lived. Therefore, examining this aspect of Akhavan Sales's poetry is necessary for achieving a more comprehensive understanding of his poetic style. By analyzing his poems from this perspective and considering the human and social suffering expressed in them, as well as their correspondence with the realities of his era, the present study seeks to address some of the deficiencies in existing scholarship concerning the relationship between social and human transformations and literature, as well as literature's reciprocal influence on such transformations.

Keywords: Akhavan Sales, poetry, human concerns, society.



How to cite: Shamilpoor, H. (2027). Human Concerns in the Poetry of Akhavan Sales. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(4), 1-20.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 February 2026

Revise Date: 14 July 2026

Accept Date: 21 July 2026

Initial Publish: 21 July 2026

Final Publish: 22 December 2027

مقدمه

تنوع مطالب اجتماعی و انسانی در شعر این دوره و احساس مسئولیت شاعران و سیاسی‌بودن یا سیاسی‌شدن آنان، بسیاری از اصول باستان‌گرایی و کهنه‌گرایی را در شعر شاعران این دوره موجب می‌گردد. مضامین عمده‌ی شعر در میانه‌ی این دوره، یأس و مرگ، ناامیدی، ستیز با اخلاقیات حاکم بر جامعه و، در مراحل پایانی این دوره، مبارزه با یأس غالب، توصیف قهرمانان، ذکر مقاومت و پایداری و وصف شکنجه، زندان و امید به پیروزی است. نکته‌ی دیگری که در شعر این دوره باید مورد توجه قرار گیرد، استفاده‌ی مستقیم و پهنه از ظرفیت نویسندگان و شاعران ممالک غربی و حتی شرقی است. این تأثیر در ساختار فکری و تراوش شعری شاعران بسیار اهمیت دارد. یکی از مهم‌ترین عوامل فرهنگی تغییر در این دوره، ترجمه و نشر اشعار خارجی، اروپایی و حتی شرقی، است. در این دوره، شاملو به لورکا توجه بیشتری کرده است و، از سوی دیگر، جای پای شعر مقاومت فرانسه را هم می‌توان در شعر بعضی از گویندگان این دوره دید. الوار و آراگون، از شاعران مقاومت فرانسه، بر شخص شاملو تأثیر گذاشته‌اند و این بیشتر در لحن شعرهای عاشقانه‌ی اوست؛ حتی عنوان «آیدا در آینه» یادآور «الیزا در آینه‌ی» آراگون است» (۱). این دوره از تاریخ ادبیات، با نظر به رویدادهای سیاسی و اجتماعی و تغییر و تحولی که نیما در شعر ایجاد کرد، بدون تردید یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی ادبیات معاصر ایران بود و شامل نتایج مهم، از جمله به اوج رسیدن حرکت‌های قبلی در خصوص شعر، است. «زمینه‌ی اصلی شعر این دوره را بیشتر نوعی نقد اجتماعی تشکیل می‌دهد. هیجان‌های فردی و سطحی جای خود را به گونه‌ای تفکر زلال عاطفی داده است» (۲) و به دگرگونی در دیگر زمینه‌های فرهنگی جامعه منجر گردید؛ زیرا توانست، علی‌رغم همه‌ی مسائل متناقض موجود و موانع بسیار، ارزش‌های انسانی را آشکار کند.

چنان‌که در ادبیات و شعر ما معلوم است، به دلیل همین پیوستگی با جامعه و انسان، هرگونه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از سایر مظاهر و موارد موجود در جامعه در خصوص شعر بسیار اهمیت دارد؛ زیرا به راحتی می‌توان در یک جامعه‌شناسی شعر، به بررسی مسائل فرهنگی جامعه پرداخت و آگاهی مورد نیاز را در این خصوص، در میان این اشعار، همانند یک سند جست‌وجو کرد. بعد از دوران مشروطه؛ یعنی نهضت ملی، ارزش‌های انسانی و مسائل آن بیشتر در کانون توجه شاعران و دیگر روشنفکران قرار گرفت. دادگری و آزادی همگانی بیش از همه نظر شاعران را به خود جلب کرد و این مسئله، از این لحاظ، شاید اولین بار بود که در این سطح مورد توجه قرار می‌گرفت. هرچند فعالیت‌های نوگرایانه‌ی دوره‌ی مشروطه خود آغاز راه بود، ولی در این دوره باز سنت‌گرایی نقش اساسی ایفا می‌کرد. ادبیات و، خصوصاً، شعر در دوره‌ی معاصر به دنبال همین ارزش‌هاست و سعی دارد که مفاهیم انسانی را به خود اختصاص دهد. شعر فارسی پس از کودتای ۱۹۵۳ تغییراتی کرد؛ مضامین تنهایی، مرگ، اندیشه‌های فلسفی و تصاویری از شب و تاریکی وارد شعر شد. شاعران این دوره یا به‌طور کامل درگیر این مسائل و نوعی افسردگی شدند یا تعدادی، نظیر اخوان، با وجود این شرایط، به مسائل اجتماعی عصر خود توجه کردند. شاعران گذشته از شعر اغلب برای مدح و ستایش، کسب منفعت و بیان عشق شخصی استفاده می‌کردند، اما در دوره‌ی معاصر تنها خود شاعر و منفعت شخصی او مطرح نیست. رواج انتشار کتاب، روزنامه‌ها و نشریه‌ها، تأسیس احزاب سیاسی گوناگون، صنعتی‌شدن زندگی، رواج ارتباط با مغرب‌زمین و... باعث شده است دنیای پیرامون شاعر گسترش یابد. با تغییر در شرایط زندگی، ادبیات نیز تغییر می‌کند. «منطق ادبیات و سنت شعر فارسی ایجاب می‌کند که هر چیز نو و ضروری که واقعیت زندگی آن را به میان می‌آورد، به‌طور عمده به شکل یا قالب سنتی به شعر درآید» (۳). در ابتدا سعی شد که شاعر در همان اسلوب سنتی به بیان مسائل

و مضامین جدید بپردازد. یکی از شاعران برجسته در این سبک، محمدتقی ملک‌الشعرای بهار بود که در قالب سنتی، موضوع‌های نو را بیان کرد. شاعران از شعر سنتی برای بیان اندیشه‌های اجتماعی استفاده کردند. همین امر، به مرور زمان، وجود قالب جدید شعری را در بین برخی از شاعران ضروری کرد و، با گذشت زمان، به ابتکار شاعران و دگرگونی‌های تدریجی منجر شد.

یکی از عواملی که باعث گرایش قشر روشنفکر به سمت وسوی مسائل جامعه و سیاست جامعه‌ی خویش است، نارضایتی و ناپسند شمردن اوضاع مادی و اجتماعی جامعه است. در این زمان است که با محیط خود مبارزه می‌کند و درصدد به‌ترکردن اوضاع برمی‌آید. ادبیات ایران در عصر معاصر، از طرفی، تحت تأثیر انقلاب مشروطه بر زندگی، ادبیات و جامعه و به دنبال تغییر و تحولات بعد از آن است. دوره‌ی رضاشاهی، که استبداد حاکم بر جامعه راه را بر تغییر و تحول اساسی ادبیات بسته بود، و دوره‌ی بعد از آن، که تا حدودی فضای جامعه بازتر شد و راه برای ابراز اندیشه و تفکر فراهم شد، در این تحول مؤثر بودند. نیازها و مقتضیات جامعه تغییر یافته بود و، به دنبال آن، نوع زبان و ادبیات برای بیان این نیازها و اندیشه نیز می‌بایست متحول شود. نیما متوجه این نیاز شد. علاوه بر آنکه مضامین و موضوعات جدیدی وارد شعر و ادبیات کرد، فرم و قالب شعر را نیز تغییر داد.

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

وی در سال ۱۹۲۸ در توس (مشهد) دیده به جهان گشود. «اخوان در یکی از روزها و ماه‌ها و سال‌های معمول ما به دنیا آمد، بی‌آنکه تولد او موجب توجه نگاه‌ها و فکرها باشد، اما پرورش او در دامن خانواده، بی‌شک، در شکل‌گیری شخصیت او در آینده بی‌تأثیر نبوده است. اخوان در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. این روحیه‌ی مذهبی در زندگی اخوان تا پایان عمر باقی ماند و همواره مثل یک انسان مذهبی به عالم و آدم نگرست و حیات و هستی را بی‌مدخلیت آفریدگار نمی‌دانست. دوران تحصیلات ابتدایی و

دبیرستان را در مشهد گذراند. از ابتدای تعلیم می‌کوشید تا به فراخنای هنر و ادب دست یابد. از این‌رو، آشنایی او با مقوله‌ی شعر و شاعری به سالیان تحصیل او برمی‌گردد و آن‌گاه که هزاران سؤال بی‌پاسخ در ذهن و فکرش فوران می‌کرد و او جویای دانستن بود» (۴). سرمشق اولیه‌ی اخوان، دواوین شعرای کلاسیک ما بود که در محضر پدر اهل شعر خویش از آن‌ها بهره می‌گرفت؛ زیرا پدر وی همواره شاهنامه، گلستان و دیوان حافظ را در منزل می‌خواند و مهدی در این خانواده، در اوان شاعری، از کتاب‌های پدر بسیار بهره می‌گرفت و، در واقع، نه تنها هنر شعری او بخشید، بلکه زمینه‌ساز آشنایی هرچه بیشتر او با فضای شعر نیز شد.

«او به خواندن دیوان‌های شاعران گذشته پرداخت و خواندن هر یک از آن‌ها او را با عوالم مختلف شعر آشنا می‌کرد و هر روز تجربه‌ی تازه‌تری به دست می‌آورد؛ به‌طوری‌که اگر بخواهیم به همان شعرهای ارغوانی یا کلاسیک اخوان نظر بیندازیم، درمی‌یابیم که شعرهای اولیه‌ی او، هم از لحاظ زبانی، معنایی و محتوایی و هم چگونگی بیان، قابل تأمل است. ذهن اخوان، ذهنی خلاق و بارور بود. وقتی به شعری برمی‌خورد که خوشش نمی‌آمد، به‌دروغ آن را بر خود تحمیل نمی‌کرد، حتی اگر از بزرگ‌ترین سراینده‌گان زبان فارسی می‌بود» (۴). وی درباره‌ی اولین تجربه‌ی شاعری‌اش چنین می‌گوید: «یادم می‌آید وقتی که تازه جوانه‌های شعر در دلم پنهانی می‌شکفت و مرا ناآرام و بی‌تاب می‌کرد و می‌خواستم به وسیله‌ای، به شیوه‌ای، آن هیجانات و خطرهای نهفته‌ی درونی را بیرون بریزم و برملا کنم و داشتم کم‌کم در گوشه و کنار دفترها و کتاب‌ها و حتی در و دیوار خانه‌مان نخستین نشانه‌های این بیماری «یعنی شاعری» را بروز می‌دادم و اندک‌اندک به گوش پدرم می‌رساندم، در آن وقت‌ها که پدرم کم‌کم داشت بو می‌برد که پسرش، پسر بزرگش، مثل اینکه یک باکیش هست، در آن وقت‌ها من قبلاً با یک هنر دیگر، با موسیقی هم کم‌وبیش سروسرّی داشتم، خیلی بیشتر از شعر و بیشتر هم، یعنی پنهانی، برای خودم چندی

بود که تار می‌زدم و پیش استادی مشق و تمرین می‌کردم و با بعضی دستگاه‌های موسیقی ملی‌مان آشنا شده بودم؛ ولی پدرم یکی دو بار مرا صدا کرد و پیش خود نشاند و شروع کرد به نصیحت و دلالت که: پدرجان، تو جوانی و غافل، نمی‌دانی، نمی‌فهمی، عاقبت کارها را نمی‌بینی، از لحاظ مصلحت زندگی راضی نیستم که تو گرفتار این هنر نکبت شوی... این‌ها گذشت و گذشت و من کم‌کم شوق فوق‌العاده‌ام از موسیقی و ساز و سرود به شعر و سخن کشیده شد و خودم، به شوق و اختیار و ذوق و گرایش خودم، موسیقی را کم‌کم فرو گذاشتم و به شعر رو آوردم و پدرم از این تحول و گرایش بسیار خوشحال و راضی بود و یادم می‌آید که در اوایل گرایش به شعر، که من رویم نمی‌شد قضا یا را صریحاً و آشکار به پدرم بروز بدهم، آن شعرهای اولیه‌ی خودم را بر جایی که فکر می‌کردم و می‌نوشتم، مثلاً در کاغذهای کوچکی مثل «چو خط» که لای شاهنامه یا در جلد و حاشیه‌ی کلیات سعدی و دیوان حافظ یا حتی مخصوصاً یادم است بر دیواره‌ی روبه‌روی طاقچه‌ای که پدرم جانماز را آنجا می‌گذاشت و برمی‌داشت و می‌دانستم هر روز لااقل سه بار نگاهش به آنجا خواهد افتاد، و خوب یادم است که بر آن دیواره‌ی گچی چند بار شعر نوشتم و تراشیدم و پاک کردم و دوباره نوشتم. و سخت دلخور هم بودم از اینکه او هیچ نمی‌گوید، تا اینکه بالاخره یک شب، بعد از نماز و سر شام، به‌عنوان اولین تشویق من در کار شعر و شاعری، پدرم گفت: «نمی‌دانم کی این طاقچه را هر روز هی سیاه می‌کند! اگر بدانم برای چی، خوب است.» و من همین تنبیه و یادآوری را به‌منزله‌ی تشویق گرفتم و خیلی هم خوشحال بودم از اینکه بالاخره پدرم شعرهای مرا، اگرچه به‌عنوان سیاهی دیوار، دیده است...»

(۵). اخوان کم‌کم سر از انجمن ادبی خراسان درآورد و با بزرگان شعر آن روزگار از نزدیک آشنا شد و، در حقیقت، این انجمن سکوی پرش او بود. او از این طریق توانست واقعیت شعر خود را در آغاز جوانی به همه‌ی اهل شعر بنمایاند.

پس از شکست سیاسی ۱۹ August 1953، اخوان ثالث شاعر حماسه‌ی شکست می‌شود. آری، پس از ۱۹ August 1953، غم و نومیدی یکی از مشخصه‌های بارز شعر اخوان می‌شود و فضای کشور را در شعرهایش به‌صورت زمستانی سرد به تصویر می‌کشد و در سال ۱۹۵۶ چاپ اول «زمستان» صورت می‌گیرد. مهدی اخوان ثالث در سال ۱۹۵۷ در رادیو شروع به کار کرد و در سال ۱۹۵۹ «آخر شاهنامه» به چاپ اول رسید. در سال ۱۹۶۶، در اثر منازعه‌ای، به زندان افتاد و، به قولی، نه ماه و، به قولی دیگر، شش ماه در زندان بود. او درباره‌ی زندانی‌شدنش در این ایام سروده است:

من این زندان به جرم مرد بودن می‌کشم، ای عشق

خطا نسلم اگر جز این خطای دیگری دارم

(۶)

«او در سال ۱۹۶۹ به خوزستان (آبادان) رفت و در تلویزیون آبادان شروع به کار کرد. وی در سال ۱۹۶۹ «عاشقانه‌ها و کبود» و «گزینه‌ی اشعار و مقالات» را به چاپ رساند. در سال ۱۹۷۰، گزیده‌ی اشعار، جیبی، و در سال ۱۹۷۳ «مجموعه‌ی مقالات» او به چاپ رسید. در سال ۱۹۷۴ از آبادان به تهران برگشت و در تلویزیون ملی ایران شروع به کار نمود. در سال ۱۹۷۷ در دانشگاه‌های تهران، ملی و تربیت معلم به تدریس ادبیات دوره‌ی سامانی و ادبیات معاصر پرداخت. در سال ۱۹۷۹ در سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی «فرانکلین سابق» به کار مشغول شد و در سال ۱۹۸۳ دوران بازنشستگی بدون حقوق وی از کلیه‌ی مشاغل دولتی شروع شد و تا آخر عمرش ادامه یافت.

شعر اخوان در دوران جوانی ۱۷ یا ۱۸ سالگی نه تنها از سوی ارباب انجمنهای ادبی و مطبوعات مورد استقبال قرار گرفت، حتی بزرگترین شاعر کلاسیک سرای معاصر - ملکالشعرای - بهار - نیز وقتی در جوانی اخوان، شعرش را برای او می‌خواند، با قاطعیت می‌گوید که او شاعر بزرگی خواهد شد. «پس از به پایان رساندن

تحصیلات دوره‌ی هنرستان مشهد در رشته‌ی آهنگری در خرداد ۱۳۲۶ در رشته‌ی ادبی دبیرستان شاهرضا مشغول به تحصیل می‌شود و در شهریور ۱۳۲۷ برای شرکت در قرعه‌کشی خدمت وظیفه به تهران آمد و بعد از گرفتن دو سال معافی به استخدام اداره آموزش روستایی تهران درآمد و برای تأسیس و تدریس مدرسه‌ی امین آباد بهنام سوخته به ورامین رفت. با او جگه‌ی مبارزات ملی و چپ در سال ۱۳۲۸ وارد نیروهای اجتماعی می‌شود و در نتیجه به زندان می‌افتد و به کاشان تبعید می‌شود. در سال ۱۳۲۹ با دختر عمویش، ایران اخوان، ازدواج می‌کند و از سال ۱۳۳۱ زندگی مشترک خود را با او آغاز می‌کند. حاصل این ازدواج سه پسر به نام‌های توس، زردشت، و مزدک علی، و سه دختر به نام‌های لاله، لولی و تنسگل بود» (۴).

اخوان در سال ۱۳۳۰ کتاب ارغنون را به چاپ رساند. «در اردیبهشت ۱۳۳۲ مدال طلای مسابقه و شعر فستیوال جوانان دموکرات به او تعلق گرفت و قرار بود به فستیوال جهانی بخارست، برود که نرفت. در اثر کودتای مرداد ۱۳۳۲. امید و نیما و دیگران که در جبهه‌های حزبی فعالیت داشتند به زندان افتادند و امید پس از یک سال از زندان آزاد شد» (همان، ۹۹). نجف دریا بندری، درباره‌ی تأثیر شکست مرداد ۱۳۳۲ بر روی اخوان مینویسد: «شکست مرداد ۱۳۳۲ اخوان ۲۵ ساله را از پا در می‌آورد. کودتای ۲۸ مرداد و پیامدهای آن برای نسل اخوان بیش از یک شکست سیاسی بود. این شکست سرآغاز یک دوره‌ی طولانی وهن و خفت بود که بسیاری از افراد نسل جوان در معرض آن قرار گرفتند» (۷). در فروردین ۱۳۶۹ به اولین و آخرین سفر خود به خارج از کشور رفت. او به دعوت خانگی «فرهنگ» آلمان برای برگزاری شب شعر به آلمان رفت و از آن جا به چند کشور دیگر اروپایی از جمله انگلیس، دانمارک، فرانسه به دعوت انستیتوی ملی تمدنهای شرقی، سفر مجدد از فرانسه به

انگلیس مسافرت کرد. او پس از رفتن به انگلیس در تاریخ ۲۹ تیرماه ۱۳۶۹ به ایران بازگشت. سرانجام "م.امید" راوی افسانه‌های رفته از یاد، پس از سال‌ها خدمت به فرهنگ و ادب ایران زمین در سن ۶۲ سالگی در شب یکشنبه ۴ شهریور ۱۳۶۹ در بیمارستان مهر تهران، دار فانی را وداع و سرودن را بدرود گفت» (۵).

او عاشق شهریور بود و در ماه شهریور نیز از دنیا رفت.

ماه شهریور پر است از خاطرات عشق من

من به جان تا زنده باشم عاشق شهریورم

(۸)

دغدغه و توجه به شخصیت همسر و عشق به او در اشعار اخوان عشق در شعر اخوان به صورت نمودهای مختلفی بروز یافته است؛ چه عشق به همسر، عشق‌های اسطوره‌ای و دست‌نیافتنی، عشق‌های بی‌تعارف و بی‌پرده، بازی با خود مفهوم عشق و عشق به همسر واقعی، مانند:

کنون تو وصله‌ی عمر منی و همسر من

دگر ز یاد تو فارغ شبی سحر نکم

(۹)

متعالی‌ترین نوع عشق بشر، عشق به همسر، در شعر چنین انعکاس یافته است. این موضوع نشان‌دهنده‌ی روح باعفاف و زمینه‌ی مساعد و مطهر شعر و کلام اوست.

نوخسروانی‌ها از ابداعات شعری اخوان ثالث در موضوع عشق به همسر:

هان، ماه ماهان! کجایی؟

خورشید اینک برآید

تنها تو با او برآیی

(۹)

و:

تنها، زنی و عشقی و شعری و شرابی

ور دست دهد زاویه‌ای، وصلی و خوابی

عشق است و جوانی و شراب و زن زیبا

و آن‌هم چه فسونگر زنی و عشق و شرابی

(9)

سروده‌های اخوان، در یک چشم‌انداز کلی، آینه‌ی فراز و فرودهای تاریخی و اجتماعی ایران طی دهه‌های اخیر است. «ارغنون» نخستین مجموعه‌ی شعری اوست که در سال ۱۳۳۰ با بیان انتقادی از جامعه و ابراز علاقه به عواطف مردم همراه بود. «زمستان» دفتری سرشار از مسائل اجتماعی و جهان‌بینی اوست که پس از کودتای ۲۳ مرداد سال ۱۳۳۲ یأس خود را اظهار می‌دارد. «آخر شاهنامه» از دیگر دفترهای اوست که اخوان غم و ناامیدی خود را روشن‌تر از قبل به مردم القا می‌کند. او، به‌عنوان یک هنرمند، هرگز در روزگار خود آرام ننشست. نگرش او در قالب عصیان مدام بیدار می‌کند. اخوان ثالث، اگرچه شاعری اجتماعی است، اما گهگاهی خلوت خود را از مضامین غنایی و عاشقانه مملو می‌کند. این عاشقانه‌ها گاهی آسمانی و معنوی هستند و گاهی زمینی؛ اما هر بار که از هر کدام حرف می‌زند، اخلاص و صداقت در ابراز عشق او پرموج است.

تنها، زنی و عشقی و شعری و شرابی

ور دست دهد زاویه‌ای، وصلی و خوابی

عشق است و جوانی و شراب و زن زیبا

و آن‌هم چه فسونگر زنی و عشق و شرابی

(9)

بسیاری از این عاشقانه‌ها مربوط به عشق دختر گیلانی به نام «توران» است که شاید به وصال او نرسیده است:

هرگز فراموشم نخواهد گشت، هرگز

آن شب که عالم، عالم لطف و صفا بود

من بودم و توران، هستی لذتی داشت

وز شوق، چشمک می‌زد و رویش به ما بود

(9)

دغدغه‌های اخوان نسبت به معنویات در اشعار اخوان ثالث

اخوان گاه از عشق معنوی و آسمانی سخن می‌گوید و از عشق‌های زمینی وارد حیطه‌ی نیازهای جسمانی و روحی‌اش می‌شود و بی‌پروا از آن‌ها سخن می‌گوید. از نظر اخوان، «شعر محصول لحظه‌های بی‌تابی آدم است؛ در لحظاتی که شعور نبوت‌بار او پرتو انداخته، حاصل بی‌تابی در لحظاتی که آدم در هاله‌ای از شعور نبوت قرار گرفته. بسیاری هستند که در مسیر این تابش، بیرون از اختیار قرار می‌گیرند.» با تأکید بر پیوند ناگسستنی شعر امروز با گذشته می‌گوید: «من فرهنگ را یک چیز گسسته نمی‌دانم. امروز ما با گذشته‌ی ما ارتباط دارد. مثل آب که برود زیر زمین و یک‌جایی پنهان شود و باز چند فرسخ آن‌طرف‌تر از یک روزنی، چشمه‌ای بیاید بالا» (7). این شیفتگی به گذشته، به‌ویژه گذشته‌هایی که اخوان را در خود پناه داده‌اند تا در سرمای زمستان بزرگ از پا درنیاید (10)، از سویی محصول ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌های سیاسی و اجتماعی اوست و، از دیگر سو، ریشه در دو مشخصه‌ی ذاتی و فردی - هنری‌اش دارد:

من تشنه‌ی صبحم که دنیایی شود غرق

در روشنی‌های زلال مشربش؛ آه

(11)

بیا با هم برقصیم، ای گل، ای پروانه، ای زنبور

که می‌رقصند و می‌خوانند با دوتار و تنبورش

...

چو دارد گاه‌گاهی نیش هم، نوش‌آفرین زنبور

خدایا، کاش من گرد گلت باشم، نه زنبورش

تپان پرسد که: آیا باز خواهم دید دریا را؟

دلم، این ماهی تا ریگ دریا رفته با تورش

(12)

در شعر عاشقانه‌ای دیگر، از معشوقه‌ی ترک‌زبان خود سخن می‌راند:

بسوز، ای دل، که ترکان قدر عاشق را نمی‌دانند

بسی گفتم به ترکان دل مده، اما تو نشفتی

اشعار مهدی اخوان، از «دختر ارغوان» تا «تو را ای کهن بوم»، پر است از عاشقانه‌ها و تغزل‌هایی در وصف زیبارویان زمینی:

چو بینی قامتی رعنا و رویی خوب و خلقی خوش

تبارک بر زبان جاری کنم، والله اکبر را

(12)

دغدغه‌ی انسانی توجه به طبیعت در اشعار اخوان

اخوان در اشعار خود، همان‌گونه که از دیرباز مرسوم بوده است، معشوق خویش و اعضای او را به طبیعت و عناصر آن مانند می‌کند و پیوندی میان این دو ویژگی رماتیک، یعنی عشق و طبیعت‌گرایی، پدید می‌آورد. این پیوند طبیعت با معشوق گاه تشبیهی مستقیم است از همانندی اعضای معشوق یا خود او با اجزای طبیعت.

گه می‌چرم چو آهوی مستی، به دست و لب

در دشت گیسوی تو که صاف است و بی‌شکن

(11)

به یک مو بسته جانم، ای گل شب

بهل زلف تو دستم را بگیرد

دلم آهوی جنگل‌های چشمت

مکن کاری که این آهو بمیرد

(12)

در کوچه‌باغ گل ساکت نازهایت

در کوچه‌باغ گل سرخ شرمم

در کوچه‌های نوازش

در کوچه‌های چه بسیار شب‌های بسیار

تا ساحل سیمگون سحرگاه رفتن

در کوچه‌های مه‌آلود، بس گفت‌وگوها

بی‌هیچ، از لذت خواب گفتن

ای تکیه‌گاه و پناه

غمگین‌ترین لحظه‌های کنون، بینگاہت تهی مانده از نور

در کوچه‌باغ گل تیره و تلخ اندوه

در کوچه‌های چه شب‌ها که اکنون همه کور

آنجا بگو تا کدامین ستاره‌ست

که شب‌فروز تو خورشیدپاره‌ست؟

(13)

اخوان عشق به طبیعت را بیشتر در توصیفاتش و پرداختن به

طبیعت نشان داده است تا با زبانی مستقیم و ابراز مستقیم عشق و علاقه‌اش به طبیعت. اندک مواردی که در رابطه با این موضوع یافت شد، به تعبیری چون «تشنه‌ی صبح» بودن یا آرزوکردن که «گرد گل»ی باشد در طبیعت محدود می‌شوند:

من تشنه‌ی صبحم که دنیایی شود غرق

در روشنی‌های زلال مشربش؛ آه

(11)

بیا با هم برقصیم، ای گل، ای پروانه، ای زنبور

که می‌رقصند و می‌خوانند با دوتار و تنبورش

...

چو دارد گاه‌گاهی نیش هم، نوش‌آفرین زنبور

خدایا، کاش من گرد گلت باشم، نه زنبورش

تپان پرسد که: آیا باز خواهم دید دریا را؟

دلم، این ماهی تا ریگ دریا رفته با تورش

(12)

دغدغه و علاقه به عشق واقعی و وصف معشوق

اخوان، آن‌گاه که به وصف معشوق دست می‌زند و خطاب‌ی عاشقانه با او آغاز می‌کند، معشوق را با تعبیری همچون «شط شیرین پرشوکت من»، «پوپکم»، «آهوکم»، «آنچه در خواب بینند»، «آنچه پوشیده در پرده‌های خیال آفرینند»، «آنچه در قصه خوانند»، «آنچه بی‌اختیارند پیشش»، «آنچه خواهند و نامش ندانند»، «روشن‌تر از لبخند» و «ماه» خطاب قرار می‌دهد. اخوان وقتی دست به آفرینش

شعر عاشقانه می‌زند، به معنای کامل سخن، شعر رمانتیک عاشقانه می‌آفریند و عشق را از مسائل دیگر زندگی و بشری جدا می‌سازد. او، اگرچه اشعار عاشقانه‌ی مجموعه‌های خود را در قالب نو و نیمایی سروده، اما عموماً آن‌ها را با عنوان «غزل» نام‌گذاری کرده است که خود این عنوان گویای مضمون شعرهاست. او در این خطاب‌های عاشقانه، اغلب به توصیف حضور معنوی معشوق در زندگی و در لحظات رمانتیک خود پرداخته است و حالات معشوق را در خلوت‌های عاشقانه به تصویر کشیده است و، با زیباترین شیوه‌ی تصویرپردازی، گاه ناز وی را به «کوچه‌باغی ساکت» و شرم خود را به «کوچه‌باغی از گل سرخ» تشبیه می‌کند و گاه معشوق را چون خواب و خیالی به تصویر می‌کشد، دست‌نیافتنی یا چون آنچه در افسانه‌ها و قصه‌ها وصف می‌شود، خیال‌انگیز:

ای تکیه‌گاه و پناه

زیباترین لحظه‌های

پر عصمت و پر شکوه

تنهایی و خلوت من!

ای شط شیرین پر شوکت من!

ای با تو من گشته بسیار

در کوچه‌های بزرگ نجات

ظاهر، نه بن‌بست عابر فریبده‌ی استعجاب

در کوچه‌های سرور و غم راستینی که مان بود

در کوچه‌باغ گل ساکت نازهایت

در کوچه‌باغ گل سرخ شرمم

(13)

امشب دلم آرزوی تو دارد

نجاوکانان و بی‌آرام، خوش با خدایش

می‌نالد و گفت‌وگوی تو دارد

تو، آنچه در خواب بیند

پوشیده در پرده‌های خیال آفرینند

تو، آنچه در قصه خوانند

تو، آنچه بی‌اختیارند پیشش

و آنچه خواهند و نامش ندانند

(6)

گاه خطاب عاشقانه‌ی اخوان به معشوق نیست، بلکه گویا او در حال‌وهوای مستی و عاشقی سیر می‌کند و به زمین و زمان فرمان می‌دهد تا خلوت عاشقانه و دیدار او را برهم نزنند:

لحظه‌ی دیدار نزدیک است/

باز من دیوانه‌ام، مستم/

باز می‌لرزد دلم، دستم/

باز گویی در جهان دیگری هستم/

های! نخراشی به غفلت گونه‌ام را، تیغ!/

های! نپریشی صفای زلفکم را، دست!/

و آبرویم را نریزی، دل!/

ای نخورده‌مست -/

لحظه‌ی دیدار نزدیک است

(11)

دغدغه‌ی اخوان از عشق و محبتی که در میان جامعه کمیاب است گویا اخوان همواره داد دل از عشق ستانده است، چراکه در بیشتر موارد اوصافی شاد از عشق دارد و تقریباً گله و شکایت و اندوهی عاشقانه را بیان نمی‌کند. در موارد بسیار اندکی که اندوهی از سر عشق در شعر او دیده می‌شود، زمانی است که دلتنگی و تنهایی شبانه دست‌به‌دست هم داده‌اند تا اندوه دوری را به جان شاعر بیندازند و او دیدار معشوق را طلب کند:

امشب دلم آرزوی تو دارد/ نجاوکانان و بی‌آرام، خوش با خدایش/

می‌نالد و گفت‌وگوی تو دارد/ - تو آنچه در خواب بیند/ پوشیده

در پرده‌های خیال آفرینند/ تو، آنچه در قصه خوانند/ تو، آنچه

بی‌اختیارند پیشش/ و آنچه خواهند و نامش ندانند. (6)

اخوان در بیان خاطرات عاشقانه، عموماً لحنی شاد دارد و آن‌ها را با حسرت و اندوه بیان نمی‌کند، مگر در مواردی بسیار محدود، چون شعر «دریچه‌ها». در این موارد، به توصیفی جان‌بخش و شادمانه از فضایی که در اطراف آن‌ها بوده می‌پردازد و همه‌چیز را فراموش می‌کند و تنها از معشوق و حال و هوای عاشقانه‌ی آن شبان و روزان یاد می‌کند:

خوشا، دیگر خوشا، آن نازنین شب‌ها/ که ما در بیشه‌های سبز
گیلان می‌خرامیدیم/ و جادوی طبیعت را در افسون شب جنگل/
به زیباتر جمال و جلوه می‌دیدیم/ و اما بی‌خبر بودیم، با شور و
شباب و روشنای عشق/ که این چندم شب است از ماه؟ (6)
اولین دیدار ما بود آن و شاید آخرین دیدار؟/ ما در آن غربت به
هم نزدیک‌تر، یاران/ یاد عطرآگین آن افسانه‌گون لحظه/ نورباران
باد و گلباران/ گشته در رویش نگاهم محو/ مانده در چشمم
نگاهش مات. (14)

ما چون دو دریچه، روبه‌روی هم/ آگاه ز هر بگو‌مگوی هم/ هر
روز سلام و پرسش و خنده/ هر روز قرار روز آینده/ عمر
آینه‌بهشت، اما... آه! بیش از شب و روز تیر و دی کوتاه/ اکنون
دل من شکسته و خسته‌ست/ زیرا یکی از دریچه‌ها بسته‌ست/ نه
مهر فسون، نه ماه جادو کرد؟/ نفرین به سفر، که هرچه کرد او کرد.
(13)

بی‌شکوه و غریب و رهگذرند/ یادهای دگر، چو برق و چو باد/
یاد تو پرشکوه و جاوید است/ و آشنای قدیم دل، اما/ ای دریغ!
ای دریغ! ای فریاد! با دل من چه می‌تواند کرد/ یادت؟ ای یاد من
ز دل برده! من گرفتم لطیف، چون شبنم/ هم درخشان و پاک،
چون باران/ چه کنند این دو، ای بهشت جوان! با یکی برگ پیر و
پژمرده؟ (13)

در کل، وقتی اخوان از عشق سخن می‌گوید، تنها به آن می‌اندیشد و واقعاً عاشقانه می‌سراید و آن را به مسائل دیگر پیوند نمی‌زند و هدف، تنها و تنها، خود عشق است. او در مواردی چند، اشعار

عاشقانه‌ی خود را با زندان پیوند داده است و به خود امیدواری داده و به عشق خویش بالیده است. در این‌گونه شعرها نیز از زندان و اندوه دوری ننالیده است، بلکه به وصف معشوق پرداخته و وجود عشق او را مایه‌ی امیدواری و زندگی دانسته است و بسیار زیبا و رمانتیک، با بیانی متناقض‌نما، عشق محبوب را «زندان و آزادی» خود دانسته است:

اما تو، ای بهترین، ای گرامی/ ای نازنین تر مخاطب/ اما تو، بی‌شک
عجیبی/ مریم‌تر از مریم، آن زن که زایید طفل خدا را/ پاکی تو،
پاک و بزرگ و نجیبی/ تو روح رویدنی، سحر سبز جوانه/ تو در
خزان غم‌آلود زندان/ چون صد سبو سبزا، مژده‌ی صد بهاری/
گم‌کرده‌های دلم را - چه تاریک - آینه‌ی روشن بی‌غباری/ تو
خوش‌ترین خنده‌ی سرنوشتی/ ای باور وعده‌های خداوند/
زیباترین گوشه‌های بهشتی/.../ ای آشنای غم و شادی من/ عشق
تو زیباترین راستی‌ها/ زندان و آزادی من. (6)

شنیدم ماجرای هرکسی، نازم به عشق خود/ که شیرین‌تر ز هر کس،
ماجرای دیگری دارم/ اگر روزم پریشان شد، فدای تاری از زلفش/
که هر شب با خیالش خواب‌های دیگری دارم/ من این زندان به
جرم مرد بودن می‌کشم، ای عشق/ خطا نسلم اگر جز این خطای
دیگری دارم. (6)

از دید اخوان نیز عشق محل خطر است و در نگاه او شگفت و گاه ترسناک می‌نماید که، با وجود این، جاذبه‌ای عجیب دارد و از همه‌سو آدمی را به خویش می‌خواند:

آه، چه پنهانور و ژرف است عشق/ آی شگفتا، چه شگرف است
عشق/ دایره‌ی خوف و مدار خطر/ جاذبه‌ای هایل و ژرف است
عشق/ قبله و قربانگه کیش بلا/ در همه‌سو، وز همه‌طرف است
عشق. (12)

اخوان را شاعر رمانتیکی می‌بینیم که نه یکسره در سودای گذشته، بلکه دل‌مشغول آن ارزش‌ها و معنویت‌هایی است که اکنون جای خود را به سودجویی و محاسبه‌گری داده‌اند (15). یأس و حسرت

فلسفی - تاریخی - اجتماعی، برجسته‌ترین صور عاطفی و اندیشگی شعر اخوان به شمار می‌آیند؛ از این رو، آثار وی آینه‌ی تمام‌نمای فراز و فرودهای تاریخی - اجتماعی سرزمین ما طی سده‌ها و دهه‌های متوالی است. این افکار و عواطف، در قالب سه گرایش عمده انعکاس یافته‌اند:

۱- حسرت بر مظاهر و مفاخر ایران باستان؛ ۲- شکاکیت و نیست‌انگاری خیامی؛ ۳- نفرت و نومی‌دی روشنفکرانه» (۱۵).

دغدغه‌ی اخوان از فراموشی اساطیر ایران و یادآوری آنان در سروده‌هایش

شعر اخوان سرشار است از مفاهیم و اشارات سنتی، حماسی و اساطیری کهن که با زبان و قالب شعر او پیوند برجسته دارند» (۱۶). محمدرضا شفیعی کدکنی می‌گوید: «یکی از برجسته‌ترین خصوصیات شعر اخوان، گرایش به اساطیر و ویژگی‌های زندگی ایرانی است. اخوان شاعری بزرگ در عرصه‌ی روایت قصه است. اغلب منظومه‌های داستانی او جزو بهترین شعرهای معاصر به شمار می‌آیند. شاید یکی از علل موفقیت منظومه‌های او ناشی از ذهنیت قصه‌گوی شاعر باشد. شعر امید، شعری است با ریشه‌های عمیق در سنت فرهنگی سرزمین ما، روایتی دردمندانه از سرنوشت ملتی که در راه استقلال و آزادی، ایثارها کرده است. امید، شاعر تاریخ‌گزار ملت ماست و شعرش، بی‌گمان، بهره‌ای ماندگار در میراث فرهنگ جهانی است» (۱۷). اخوان که می‌کوشد اعصاب و رگ‌های سالم و درست زبانی پاکیزه را - که اغلب تار و پود زنده و استخوان‌بندی استوارش از روزگاران گذشته است - به خون و احساس و تپش امروز پیوند بزند (۹)، با تأکید بر پیوند ناگسستنی شعر امروز با گذشته می‌گوید: «من فرهنگ را یک چیز گسسته نمی‌دانم. امروز ما با گذشته‌ی ما ارتباط دارد. مثل آب که برود زیر زمین و یک‌جایی پنهان شود و باز چند فرسخ آن‌طرف‌تر از یک روزنی، چشمه‌ای بیاید بالا» (۷).

اخوان هیچ‌گاه دل از یادگاران عزیز میهنش برنمی‌کند و همواره با فخر می‌سراید که:

«پوستینی کهنه دارم من / یادگاری ژنده‌پیر از روزگارانی غبارآلود / سالخوردی جاودان‌مانند / مانده میراث از نیاکانم مرا، این روزگارآلود.» (۱۳)

اخوان علاوه بر استفاده از اساطیر و فرهنگ غنی ایرانی و حتی گاه بازآفرینی آن‌ها و به‌کارگیری نمادهای تاریخی و دینی، دست به خلق و ابداع نمادهایی زد که پیش از او سابقه نداشت تا از این راه بتواند فریاد «این مباد! آن باد!» خویش را برآورد و به انتقاد از وضع پریشان جامعه و سیاهی زندگی هم‌وطنانش بپردازد. برخی دیگر معتقدند که سنجیده‌تر آن است که به‌جای این عنوان و در تبیین این حالت شعرش، او را شاعری رمانتیک بدانیم؛ چراکه یأس و بدبینی اخوان از ویژگی‌های رمانتیسم اوست. او همواره با شور و امیدی والا آغاز می‌کند و در پایان سرخورده می‌شود؛ همانند رمانتیک‌ها که در گرایش‌های اجتماعی خود پرشور و ایدئالیست هستند، اما وقتی امکان تحقق رؤیاهای خود را اندک می‌بینند، در رویارویی با وضعیت جدید دچار سرخوردگی و یأس می‌شوند (۱۵). گاه گذشته‌ی پرغرورش را در برابر حال اندوه‌بارش می‌گذارد و بر آن گذشته‌ها حسرت می‌خورد و، چون چنگی شکسته، یاد ایام پرشکوه را در خواب می‌بیند: «این شکسته‌چنگ بی‌قانون / رام چنگ چنگی شوریده‌رنگ پیر / گاه گویی خواب می‌بیند / خویش را در بارگاه پرفروغ مهر / طرفه چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت / یا پریزادی چمان سرمست / در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند /... / یاد ایام شکوه و فخر و عصمت را / می‌سراید شاد / قصه‌ی غمگین غربت را.» (۱۳)

دغدغه‌ی ملی‌گرایی و علاقه به وطن در شعر اخوان اخوان بیشترین توجهش را به وطن با یادکرد از گذشته نشان می‌دهد. او گذشته‌ی تاریخی و قومی ملتش را به تکرار و بی‌شمار در اشعارش زنده می‌کند و یادآور می‌شود. در واقع، می‌توان گفت

که ملی‌گرایی افراطی اخوان سبب گذشته‌گرایی اوست. ایران اخوان، یعنی ایران گذشته‌ها، ایران دیروزهای شکوهمند و افتخارآمیز. ایران امروز او دیگر آن وطن‌آهورایی و پرجذبه نیست که چشم روزگاران را خیره می‌کرد. این وطنِ برجای‌مانده از دست حوادث و ستم‌ها، چیزی برایش نمانده که قابل وصف و ستایش باشد. اگر باید ستود، دیروزش را باید زنده کرد و یادآوری کرد، نه اکنون آن را. از این‌رو، اخوان‌گویی که همواره در حال موبیدن و نالیدن بر نعش عزیزی است که قهرمان روزگاران کهن بوده و اینک، در تهاجم انیران و اهریمنان، مدهوش و بی‌جان، یارای برخاستنش نیست:

نعش این شهید عزیز / روی دست ما مانده‌ست / روی دست ما، دل ما / چون نگاه ناباوری به‌جا مانده‌ست / این پیمبر، این سالار / این سپاه را سردار / با پیام‌هایش پاک / با نجابتش قدسی، سرودها برای ما خوانده‌ست / ما به این جهاد جاودان مقدس آمدیم / او فریاد می‌زد: «هیچ شک نباید داشت / روز خوب‌تر فرداست / و با ماست.» / اما / اکنون / دیری‌ست / نعش این شهید عزیز / روی دست ما، چو حسرت دل ما / برجاست / و روزی این چنین بدتر با ماست / امروز / ما شکسته، ما خسته / ای شما به‌جای ما پیروز / این شکست و پیروزی به کامتان خوش باد / هرچه فاتحانه می‌خندید / هرچه می‌زنید، می‌بندید / هرچه می‌برید، می‌بارید / خوش به کامتان، اما / نعش این عزیز ما را هم به خاک بسپارید. (9)

عشق اخوان به وطن با عشق شخصی و فردی او درهم نمی‌آمیزد، بلکه هرکدام موضوعی جداگانه در شعر او هستند. هیچ‌گاه در میان خطاب عاشقانه با معشوق، ناگاه پای میهن را به میان نمی‌کشد و در میان صحبت از وطن، یاد معشوق نمی‌کند. زمانی هم که عشق خود را به وطن ابراز می‌دارد، با تمام توان از آن حمایت می‌کند و با پافشاری بر زنده‌نگه‌داشتن روزگاران کهن این وطن، می‌توان به عشق او پی برد. از عاشقان حرفه‌ای وطن است؛ از آن عاشقانی که هر چیز را که بخواهند عاشقش شوند، ابتدا به وطن تبدیلش

می‌کنند، بعد عاشقش می‌شوند. عشق به خیلی از چیزها را بر خود حلال کرده‌اند، به شرط آنکه آن چیزها لیاقت تبدیل شدن به وطن را داشته باشند (10).

میهنم آینه‌ای سرخ است / با شکافی چند، بشکسته / که نخواهند التیامی داشت / زان‌که قابی گردش را با بسی قلاب‌ها بسته / مثل دریاچه‌ی بزرگی، راه‌های رودها مسدود بر آن، مانده، پیوسته / می‌خورد از مایه تا گردد کویری خشک / نم‌نمک، آهسته‌آهسته. (9)

وطن او را قوم جادوان و غارتگران به تاراج برده‌اند و او این وطن را درخور ستودن نمی‌داند؛ چراکه مردان و انسان‌های زنده‌ای در آن نیست تا بدان‌ها افتخار کند، چراکه همه سرد و سنگ شده‌اند و او نیز شهریار دریغاگوی شهر سنگستان است. از این‌پس، تنها کاری که از دستش برمی‌آید این است که مرثیه‌ای برای آن بسراید و ذکر شکوه و افتخاراتش را در آن فریاد کند، که گاه نیز حتی بیزار از دریغاگویی و نوحه می‌شود:

به‌جای آوردم او را، هان / همان شهزاده‌ی بیچاره است او که شبی دزدان دریایی / به شهرش حمله آوردند / - بلی، دزدان دریایی و قوم جادوان و خیل غوغایی / به شهرش حمله آوردند و او، مانند سردار دلیری، نعره زد بر شهر: / - دلیران من! ای شیران / زنان! مردان! جوانان! کودکان! پیران! - / و بسیاری دلیرانه سخن‌ها گفت، اما پاسخی نشنفت / اگر تقدیر نفرین کرد یا شیطان فسون، هر دست یا دستان / صدایی برنیامد از سری، زیرا همه ناگاه سنگ و / سرد گردیدند / از اینجا نام او شد شهریار شهر سنگستان / پریشان‌روز مسکین، تیغ در دستش، میان سنگ‌ها می‌گشت / و چون دیوانگان فریاد می‌زد: «آی!» / و می‌افتاد و برمی‌خاست، گریان نعره می‌زد باز: / - «دلیران من!» اما سنگ‌ها خاموش / همان شهزاده است، آری، که دیگر سال‌های سال / ز بس دریا و کوه و دشت پیموده‌ست / دلش سیر آمده از جان و جانش پیر و فرسوده‌ست / و پندارد نه جوید زال زر را تا بسوزاند پر سیمرخ و پرسد / چاره و ترفند / نه

دارد انتظار هفت تن جاوید ورجاوند/ دگر بیزار حتی از دریاگویی
و نوحه/ چو روح جغد سرگردان در مزار آجین این شب‌های
بی‌ساحل/ ز سنگستان شومش برگرفته دل/ پناه آورده سوی سایه‌ی
سدی/ که رسته در کنار کوه بی‌حاصل. (9)

اخوان یاد روزگاران شوکت وطن‌آه‌ورایی خویش را هنوز هم به
خواب می‌بیند و، حسرت‌آلود و غمین، خاطرات آن را با خویش
واگویی می‌کند و بدین‌سان، به پاکی وطنش را می‌ستاید و با فخر
بدان می‌بالد:

این شکسته‌چنگ بی‌قانون/ رام چنگ چنگی شوریده‌رنگ پیر/ گاه
گویی خواب می‌بیند/ خویش را در بارگاه پرفروغ مهر/ طرفه
چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت/ یا پریزادی چمان سرمست/ در
چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند/... یاد ایام شکوه و فخر و
عصمت را/ می‌سراید شاد، قصه‌ی غمگین غربت را. (13)

دغدغه‌ی اخوان به یادآوری تاریخ پرشکوه ایران
او به هر آنچه در تاریخ گذشته‌ی ملت و وطنش بوده، سربلند و
پیروز می‌نگرد و همه را یکایک برمی‌شمارد تا روزگار امروز بدانند
او چه تاریخی را پشت سر نهاده است و تنها اکنون پریشانش را
به خواری ننگرد. گویی اخوان برای نازش و فخر چیزی ندارد، جز
گذشته‌ای که همیشه وطنی فاتح و شوکت‌مند در آن حضور دارد:
ما/ فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم/ شاهدان شهرهای شوکت هر
قرن/ ما/ یادگار عصمت غمگین اعصاریم/ ما/ راویان قصه‌های شاد
و شیرینیم. (13)

و در آخر باید گفت اخوان چه زیبا ملتش و پیوند میان آن‌ها را، با
حسی که نسبت به باورهای آیینی و قومی گذشتگان دارد، دردآلود
و محزون وصف می‌کند. این قوم، چون آب و آتش که از مقدسان
بوده‌اند، نه تنها با هم سر ستیز نداشته، که همواره پیوندی جاودانه
در میانشان بوده است. اما دریغ و درد که بر آن‌ها آب‌های شومی
و بیداد و تاریکی ریختند و اینک او فریاد رسای ملت ستم‌دیده‌ی
خود است:

آب و آتش نسبتی دارند جاویدان/ مثل شب با روز، اما از
شگفتی‌ها/ ما مقدس آتشی بودیم و آب زندگی در ما/ آتشی با
شعله‌های آبی زیبا/ آه/ سوزدم تا زنده‌ام یادش/ که ما بودیم/ آتشی
سوزان و سوزاننده و زنده/ چشمه‌ی بس پاکی روشن، هم فروغ و
فر دیرین را فروزنده/ هم چراغ شب‌زدای معبر فردا/ آب و آتش
نسبتی دارند دیرینه/ آتشی که آب می‌پاشند بر آن می‌کند فریاد/ ما
مقدس آتشی بودیم، بر ما آب پاشیدند/ آب‌های شومی و تاریکی
و بیداد/ خاست فریادی، و دردآلود فریادی/ من همان فریادم، آن
فریاد غم‌بنیاد/ هرچه بود و هرچه هست و هرچه خواهد بود/ من
نخواهم برد این از یاد: - کآتشی بودیم، بر ما آب پاشیدند - / گفتم
و می‌گویم و پیوسته خواهم گفتم/ و رود بود و نبودم/ همچنان‌که
رفته است و می‌رود/ بر باد... (11)

کاربرد زبان کهن خراسانی و عناصر گذشته‌ی این قوم و ملت،
همگی نمودهای این عشق به وطن هستند. اخوان با عشقی
تعصب‌آمیز معتقد است که فرهنگ و تمدن، فقط فرهنگ و تمدن
ایرانی. او این عشق بزرگ خود به ملت بزرگش را در رویکردش
به گذشته، آن‌هم از نوع وطنی‌اش، به‌خوبی آشکار کرده و از نمادها
و عناصری در شعرش بهره برده است که ایرانی باشند؛ چراکه بر
این باور است که پوستین صدپاره‌ی وطنی بسی گران‌بهارتر از
جامه‌ی زربفت بیگانگان است. در ادبیات معاصر فارسی هیچ
شاعری «به‌قدر اخوان ثالث، نام‌ها و نشانی‌های بومی و ملی را در
شعر خود به کار نگرفته است. او این مجموعه‌ی عظیم نام و
نشان‌ها را به‌گونه‌ی سازه‌ی مسلط و ثابت شعر خویش درآورده
است» (10).

کو کدامین جبه‌ی زربفت رنگین می‌شناسی تو/ کز مرقع پوستین
کهنه‌ی من پاک‌تر باشد؟/ با کدامین خلعتش آیا بدل سازم/ که‌ام نه
در سودا ضرر باشد؟ (13)

به باور وی، اگر قرار باشد در این دنیای پوچ و فانی دل به چیزی
بست، آن تنها وطن است و بس؛ آن‌هم نه هر وطنی، بلکه وطنی

کهن. وطن کهن اخوان پیر، اما جاوید و برناست، گرانمایه و دیرینه سال است، زادبوم و آفریننده‌ی مردان بزرگ تاریخ و جهان است و، به راستی، چنین وطنی شایسته‌ی عشق ورزیدن است: ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم/ تو را، ای کهن بوم‌ویر، دوست دارم/ تو را، ای کهن پیر جاوید برنا/ تو را دوست دارم، اگر دوست دارم/ تو را، ای گرانمایه، دیرینه ایران/ تو را، ای گرامی‌گهر، دوست دارم/ تو را، ای کهن زادبوم بزرگان/ بزرگ‌آفرین نامور، دوست دارم/ هنروار اندیشه‌ات رخشد و من/ هم اندیشه‌ات، هم هنر، دوست دارم/ اگر قول افسانه، یا متن تاریخ/ وگر نقد و نقل و سیر، دوست دارم. (12)

اندوه و دغدغه‌ی اخوان نسبت به احوال دنیا در اشعار وی اخوان عشق‌ورزیدن را راه فرار انسان از دنیایی می‌داند که پر از درد و مشکل و گرفتاری است. «وقتی دنیا را سراسر درد گرفته است، اگر بشود لحظه‌ای از آن دور ماند، مطلب و مطلوب آدمی فراهم آمده است. از همین بابت نیز هست که لذت اخوانی، اگرچه در عشق از جسمیت روشنی برخوردار است، باز گرایش روحانی دارد تا با فقدان درد هماهنگ شود» (18). شاعر که در عرصه‌ی سیاست و اجتماع دچار اسارت و سختی و مشقت است، با رسیدن به عشق وارد دنیای مجزایی می‌شود. از ویژگی‌های شعر عاشقانه‌ی اخوان نیز امروزی و معاصر بودن آن است. حالات عاشقانه و مسائل مربوط به آن، مربوط به زندگی جدید و مدرن است. شعر «دریچه» در مجموعه‌ی «آخر شاهنامه» از نمونه شعرهای عاشقانه‌ی مدرن است که رابطه‌ی عاشق و معشوق متناسب با روابط زندگی جدید است:

امشب دگر به نام صدا می‌زنم تو را

نام تو را به هرکه رسد می‌دهم نشان

آنجا نگاه کن

نام تو را به شادی آواز می‌کنم

امشب به‌سوی قدس اهورایی

پرواز می‌کنم. (9)

از نظر اخوان، در این دنیای رنج‌آور و پر از زشتی و دروغ، تنها عشق است که به زندگی معنا و مفهوم می‌بخشد:

بوی تو در لحظه‌های نه پروا، نه آرزو، نه آرم از هیچ، تن زنده، دل زنده، جان جمله خواهش... تو راه روحی، کلید گشایش. (9)

نتیجه‌گیری

طبقه‌ی روشنفکران، شاعران، نویسندگان و آحاد مردم نسبت به حوادث سیاسی - اجتماعی جامعه حساس می‌شوند. اخوان به مسائل اجتماعی عصر خود توجه کرده است. این تأثیر مستقیم را در شعرش می‌توان دید. سخن از قانون، آزادی، وطن و عدالت جدی و پررنگ می‌شود. بررسی و تحلیل اشعار اخوان، با توجه به وجود عناصر فرهنگ و اجتماع در آن و تطابق آن با واقعیت‌های موجود در آن دوره، می‌تواند بخشی از دغدغه‌های این شاعر را بازتاب دهد.

تبیین اندیشه‌های محوری این شاعر و بازخوانی آرای وی، به‌منظور کمک به روشن‌شدن بخشی از نقاط تاریک پژوهش‌های مرتبط با آثار این شاعر، از اهداف این پژوهش بوده است. اخوان درد وطن دارد و آن‌قدر بر آن می‌موید که گویی فراموش می‌کند نقطه‌های روشن و کورسوه‌های امید آن را نیز وصف کند. او همواره نوحه‌سرایی و ناله را بر یادهای گذشته و وطن دیروز از سر می‌گیرد. روح سیاه‌پوش قبیله‌ی او و غم قومش همیشه در آواز او پیداست و او وظیفه‌ی رثای عهد و آیین عزیزش را بر عهده دارد. اخوان وطنش را مزارآباد می‌داند، چراکه سراسر مزار شهیدان وطن است. وطن امروز او یادگاری از دیروز پررونق و صفاست؛ وطنی پاک، تنها، غمگین و نومید که دل به آمدن هیچ بهاری خوش نکرده و جاودان در خواب پاییز مانده است. اخوان آن‌چنان ناباورانه به امروز وطنش می‌نگرد و آن را با دیروزش مقایسه می‌کند که باور ندارد این همان وطن است. گاه نیز شک می‌کند که مبادا حقیقت، همین حال‌وهوای اکنون است که در برابر چشمان اوست و آنچه

از روزگاران کهن ملتش دیده و شنیده، خواب و خیالی بیش نبوده است. نکند آن پهلوان‌ها و پهلوانی‌ها که به آن‌ها باور داشته، همه فریب و دروغ بوده است. اخوان بیشترین توجهش را به وطن با یادکرد از گذشته نشان می‌دهد. او گذشته‌ی تاریخی و قومی ملتش را به تکرار و بی‌شمار در اشعارش زنده می‌کند و یادآور می‌شود. می‌توان گفت که ملی‌گرایی افراطی اخوان سبب گذشته‌گرایی اوست. او هیچ توجهی به گذشته‌ی قومی و فرهنگی ملل دیگر نشان نمی‌دهد. گذشته‌گرایی اخوان برای نشان‌دادن ملی‌گرایی و وطن‌دوستی اوست. اینکه اخوان، اگر وطن را می‌ستاید، گذشته‌ی آن را مورد ستایش قرار می‌دهد و نه حال آن را، بدان سبب است که به کلی از اکنون وطن دل کنده است. اخوان در مرحله‌ای از تاریخ وطنش و به هنگام جنگ میان ایران و عراق، خاموش نماند و جوانان باغیرت و رشید وطن را ستود؛ چراکه جنگ بود و اهریمنان و بدخواهان، وطنش را بار دیگر، همچون همیشه‌ی تاریخ، به خاک و خون کشیده بودند. در این وطن یادگاران کهن، راه برای تاراج و غارت باز است و بیگانگان سرگرم آمدن و بردن‌اند. پس ترجیح می‌دهد از روزگار گذشته و پرغرورش بسراید، چراکه امروزش همیشه زمستان است. در شعر اخوان، کاربرد زبان کهن خراسانی و عناصر گذشته‌ی این قوم و ملت، همگی نموده‌های این عشق به وطن هستند. او که بارها درصدد احیای فرهنگ و ملیت این آب‌و خاک بوده است تا این میراث ملی را که یادگار نیاکان پاک ایرانیان است پاس بدارد، با هجوم و بگیر و ببندهای داخلی روبه‌رو شده است، اما با وجود این، به کار خود ادامه داده و از پای ننشسته است. عشق و علاقه‌ی اخوان به آنچه کهن است و از اصالت قومی برخوردار، سبب شده است که حتی با مظاهر پیشرفت و تمدن رابطه‌ی خوبی نداشته باشد. او معتقد است گاه تمدن دروغ‌گو و فریبکار قصد ضربه‌زدن به ملیت position in contemporary Persian poetry because his work combines social commitment, historical consciousness, mythic

و فرهنگ و رسوم را دارد. عشق به ایران و مظاهر فرهنگی آن، طوفانی از نفرت و نفرین به بیگانگان را در او به پا می‌کند؛ بیگانگانی که با تمسک به نوآوری‌های خود، از جوانان وطن می‌خواهند تا قصه‌های کهن ملی و قومی خویش را کنار بگذارند و با امروز همراه شوند، چراکه همان‌گونه که قصه‌ها فراموش شده و مرده‌اند، قهرمان آن‌ها نیز با آن قصه‌ها به گور رفته‌اند. از آن‌ها می‌خواهد تا قهرمانان ملی خود را مرده بپندارند، چراکه زندگی از آن پهلوان امروزی است؛ پهلوانی که او پهلوانش کرده است. اخوان وطنی جز ایران خود نمی‌شناسد و وطن برای او تنها زادگاه پدران اوست و نه هیچ جای دیگر دنیا.

از نظر خود اخوان، هنرمند و شاعر از حساس‌ترین اعضای جامعه هستند و نسبت به حال‌وهوا و چندوچون اوضاع و کیفیات و کمیات جامعه عکس‌العمل دارند. شعر اخوان، گذشته از صداقت و یکدلی، دارای رنگ‌وبویی ایرانی است و به همین دلیل، مشکلات نسل حاضر را به‌خوبی درک می‌کند، با آن‌ها همراه می‌شود، در زندگی خود آن را تجربه کرده و با زبان خاص خود مشکلات را بیان می‌کند. اخوان گویی تاریخی از دورانی است که او زیسته و تجربه کرده است. تاریخ معاصر و وضعیت مردم را در دوران معاصر به تصویر کشیده است. روح مردمی و ایرانی و درک و دغدغه‌های انسانی او از وضعیت موجود، در لابه‌لای شعرش پیداست.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Mehdi Akhavan Sales, widely known by his pen name M. Omid, occupies a distinctive

imagination, emotional depth, and a sustained concern with the human condition. Emerging in a period shaped by political upheaval, ideological conflict, social transformation, and the development of modern Persian poetry after Nima Yushij, Akhavan inherited both the formal gravity of the Khorasani style and the intellectual demands of a new literary era. His poetry is therefore neither fully traditional nor exclusively modern; rather, it constructs a bridge between the inherited cultural memory of Iran and the anxieties of contemporary life. The social and political atmosphere that followed the Constitutional Revolution, the expansion of modern education, the growth of newspapers and political organizations, and especially the consequences of the 1953 coup significantly influenced the themes and emotional structure of his poetry. In this historical context, despair, imprisonment, defeat, alienation, social injustice, and the collapse of collective hopes became central motifs in the poetry of his generation. At the same time, poets increasingly regarded themselves as morally responsible interpreters of their society rather than merely individual lyricists. Akhavan's work reflects this transition with particular intensity, since his poetic voice repeatedly moves from personal emotion toward broader questions of society, history, national identity, and human suffering. His poetry frequently transforms political disillusionment into a symbolic landscape of winter, darkness, silence, stone, imprisonment, and interrupted historical

continuity. Such images are not merely decorative elements; they function as a poetic language for expressing the psychological and collective consequences of political defeat. Accordingly, Akhavan's poetry may be read as a historical and emotional document in which the experiences of an individual poet become inseparable from the anxieties of a generation. His significance also lies in his ability to preserve the linguistic dignity and symbolic richness of classical Persian poetry while adapting them to contemporary social realities and human concerns (1-3, 16).

The human concerns reflected in Akhavan's poetry are expressed through multiple thematic dimensions, among which love, emotional companionship, loneliness, moral loss, imprisonment, and the search for meaning are especially prominent. Although Akhavan is often classified primarily as a social and historical poet, his lyrical poems reveal a significant and complex engagement with love. Love in his poetry appears in different forms, including love for a wife, longing for an unattainable beloved, sensual and earthly attraction, spiritual intimacy, emotional refuge, and the imaginative reconstruction of remembered relationships. His treatment of conjugal love is particularly important because it presents the beloved not only as an object of desire but also as a life companion, a source of emotional continuity, and a symbol of moral and psychological stability. In many poems, the beloved provides protection against the harshness of the

external world, especially the world of political failure, social isolation, and imprisonment. Akhavan's love poetry is therefore often characterized by tenderness, intimacy, gratitude, and emotional sincerity rather than by complaint, bitterness, or exaggerated suffering. Even when separation and loneliness enter the poem, they are frequently represented through yearning for reunion rather than through hostility toward the beloved. His romantic imagination also draws heavily upon nature, transforming hair into a field, eyes into forests, the beloved into moonlight, flowers, springs, and radiant landscapes. These images establish a close relationship between love and nature, two central elements of romantic sensibility. Yet Akhavan's romanticism remains grounded in lived experience and contemporary emotional life, rather than in purely idealized or abstract love. He names specific emotional situations, memories, encounters, separations, and domestic forms of companionship. In poems associated with imprisonment, love even assumes a paradoxical function: it becomes both "prison and freedom," suggesting that emotional attachment can intensify vulnerability while simultaneously preserving hope and inner life. Through such contradictions, Akhavan presents love as a human necessity capable of resisting despair, social coldness, and spiritual exhaustion (6, 11-14, 18).

Another major dimension of Akhavan's human concerns is his engagement with spirituality,

cultural continuity, and the moral meaning of poetic creation. Akhavan's view of poetry suggests that genuine poetic expression emerges from moments of intense inner restlessness in which the poet experiences a state close to revelation or prophetic awareness. This understanding gives poetry a spiritual and ethical function: the poet becomes someone who receives, interprets, and communicates experiences that exceed ordinary consciousness. Akhavan's spirituality, however, is not separated from historical and cultural memory. He consistently emphasizes that contemporary culture cannot be detached from the past and that modern poetic expression must remain connected to inherited forms of language, belief, imagination, and collective experience. In this sense, his attachment to the past is not merely antiquarian nostalgia; it is an attempt to defend continuity against fragmentation. He sees culture as a living current that may disappear underground but re-emerge elsewhere, preserving its essential identity through transformation. This belief explains his use of archaic vocabulary, mythological references, religious symbols, epic structures, and Khorasani linguistic features. It also clarifies why spiritual yearning in his poetry often appears alongside grief for political and social decline. The poet's longing for morning, light, purity, spring, and renewal reflects not only personal emotion but also a metaphysical desire for liberation from collective darkness. Nature, love, and myth are thus incorporated

into a wider spiritual effort to recover lost meaning. Even his erotic and romantic poems may contain a spiritual tendency, because physical love is frequently represented as a passage toward relief from pain, inner wholeness, and transcendence of social suffering. His poetic world does not establish a strict opposition between body and spirit; instead, it presents emotional and physical intimacy as possible means of approaching a more complete experience of existence. This synthesis of the earthly and the spiritual gives his poetry an unusual emotional range and allows private experience to illuminate broader human questions concerning suffering, hope, identity, and continuity (4, 7, 9, 10, 19).

Akhavan's deep concern with Iranian mythology and historical memory constitutes one of the most important features of his poetic identity. His poems are filled with epic figures, ancient symbols, religious motifs, national legends, and references to the cultural heritage of Iran. These elements are not inserted merely to create grandeur or ornamentation; they provide a conceptual framework through which the poet interprets contemporary defeat, political paralysis, and moral disintegration. Akhavan repeatedly contrasts the heroic and sacred past with the fragmented and humiliated present. Ancient Iran appears as a realm of dignity, courage, cultural coherence, and spiritual authority, while modern society is often imagined as a world of winter, silence, stone, deception, and failed action. This contrast gives rise to one of

the central tensions of his poetry: the poet simultaneously celebrates historical greatness and mourns the impossibility of restoring it. His repeated return to mythology reflects both cultural pride and historical anxiety. Myth becomes a language through which he can criticize the present indirectly, construct symbols of resistance, and represent the fate of a nation whose heroic memory survives despite political defeat. In poems such as those centered on "the city of stone," broken instruments, dead heroes, and forgotten champions, the ancient past is not represented as fully accessible. It appears as a memory, dream, lament, or broken inheritance. Akhavan's narrative ability enables him to transform these historical and mythological materials into dramatic poetic structures, and many of his long narrative poems are considered among the major achievements of contemporary Persian poetry. His success arises partly from his storytelling imagination and partly from his capacity to unite ancient cultural structures with modern psychological and political experiences. He does not imitate the past passively; rather, he recreates it and develops new symbols capable of expressing the disorder of his own time. For this reason, his mythology is deeply social: it addresses national defeat, the destruction of hope, the silence of society, the betrayal of ideals, and the persistence of cultural memory under conditions of repression (9, 15, 17, 20-22).

Nationalism and attachment to the homeland form another central axis of Akhavan's human

and social thought. His Iran is predominantly the Iran of historical memory: ancient, sacred, heroic, culturally productive, and associated with the creation of great figures, myths, arts, and ethical values. His love for the homeland is therefore inseparable from his grief over its present condition. He repeatedly measures contemporary Iran against an idealized historical image and discovers a painful distance between them. The present homeland is represented as wounded, divided, plundered, spiritually exhausted, and deprived of genuine heroes, while the past remains a source of pride, identity, and resistance. Akhavan's nationalism is highly cultural and symbolic. It is expressed through archaic language, historical names, epic imagery, indigenous references, and a persistent preference for Iranian cultural forms over imported or alien models. He regards inherited culture as a worn but precious garment whose authenticity is superior to the luxurious clothing of strangers. This image reveals both his cultural conservatism and his fear that modernization may become a form of historical amnesia. Nevertheless, his nationalism is not limited to praise. It frequently takes the form of mourning, accusation, protest, and self-questioning. The poet wonders whether the heroic narratives of the past were real or whether they were dreams constructed to conceal a humiliating present. This uncertainty introduces a critical dimension into his historical nostalgia. His poetry does not merely glorify the past; it also reveals the

psychological burden of living under the authority of a past that the present cannot equal. The homeland becomes simultaneously beloved and painful, sacred and ruined, eternal and endangered. Through this tension, Akhavan expresses the condition of an intellectual who cannot abandon his cultural inheritance but cannot reconcile it with contemporary political reality. His patriotic poetry therefore combines devotion, grief, resentment, resistance, and fear of cultural loss, producing one of the most powerful representations of national consciousness in modern Persian literature (10, 12, 13, 23-25).

In conclusion, the poetry of Mehdi Akhavan Sales presents a multidimensional representation of human concerns in which individual experience, emotional life, social reality, historical memory, national identity, mythology, and spiritual longing are closely interconnected. His work demonstrates that modern Persian poetry can remain deeply rooted in classical language and cultural tradition while responding directly to the psychological and political crises of contemporary society. Love in his poetry functions as companionship, refuge, longing, and resistance to despair; nature becomes both an aesthetic presence and an extension of emotional experience; spirituality appears through the search for meaning, continuity, purity, and renewal; mythology provides a symbolic language for interpreting defeat and preserving cultural identity; and the homeland emerges as both an object of devotion and a

source of profound sorrow. Akhavan's repeated return to the past is not simply an escape from the present but an attempt to measure contemporary life against inherited values and to identify the causes of cultural, moral, and political decline. His poems reveal the consciousness of a poet who experiences the suffering of society as a personal wound and who transforms collective defeat into durable poetic form. For this reason, his poetry remains significant not only as a literary achievement but also as a record of modern Iranian historical consciousness. It reflects the emotional history of a generation that witnessed hope, political engagement, defeat, repression, and disillusionment, yet continued to search for meaning in love, culture, memory, and language. The lasting importance of Akhavan lies in this ability to convert the anxieties of his age into a complex poetic world in which human dignity survives despite darkness, silence, and historical loss.

References

1. Shafiei Kadkani MR. Periods of Persian Poetry from the Constitutional Era to the Fall of the Monarchy. Tehran: Sokhan; 2012.
2. Yahaghi J. Stream of Moments: Contemporary Persian Literature. Tehran: Jami; 2005.
3. Zarqani M. A Perspective on Contemporary Iranian Poetry. Tehran: Sales Publishing; 2004.
4. Mohammadi Amoli MR. The Song of Chegavar: The Life and Poetry of Mehdi Akhavan Sales. 3rd ed. Tehran: 2001.
5. Shahin Deji S. The Night the Mirror Became Feverish: Shahriar of the City of Stone. Tehran: Sokhan; 2008.
6. Akhavan Sales M. The Small Autumn Yard in Prison. Morvarid; 1969.
7. Kakhi M. The Garden without Leaves: Memorial Volume for Mehdi Akhavan Sales. Tehran: 1993.
8. Akhavan Sales M. Arghanoon. Tehran: Morvarid; 1997.
9. Akhavan Sales M. Winter. 11th ed. Tehran: Zemestan; 2007.
10. Ebrahimi N. The Garden without Leaves: Memorial Volume for Akhavan Sales. 2nd ed. Tehran: Zemestan; 2000.
11. Akhavan Sales M. Collected Poems. Tehran: Zemestan; 2007.
12. Akhavan Sales M. I Love You, O Ancient Land and Home. Tehran: Morvarid; 2009.
13. Akhavan Sales M. The End of the Shahnameh. Tehran: Morvarid; 1990.
14. Akhavan Sales M. Life Says, But. 1st ed. Tehran: Tuka; 1978.
15. Jafari M. The Course of Romanticism in Iran. Tehran: Markaz; 2007.
16. Rouzbeh MR. Contemporary Iranian Literature: Poetry. Tehran: Rouzgar; 2010.
17. Qaraei Y. Forty-Some Years with Omid. Tehran: Toos; 1991.
18. Mokhtari M. The Human Being in Contemporary Poetry. Tehran: Toos; 1994.
19. Shafei K. One Hundred Poets: A Window into the World of Persian Poetry from the Beginning to the Present. Tehran: Ketab-e Khorshid; 2001.
20. Rouzbeh MR. Explanation, Analysis, and Interpretation of Modern Persian Poetry. Tehran: Horoufiyeh; 2010.
21. Shafiei Kadkani MR. Persian Literature from the Age of Jami to Our Time. Tehran: Ney Publishing; 1999.
22. Yousefi G. The Bright Fountain. 7th ed. Tehran: Elmi; 1997.
23. Shafiei Kadkani MR. The ancients' understanding of the concept of homeland. Alefba. 1973;3(2):1-25.
24. Sepanlou MA. Four Poets of Freedom. 1st ed. Tehran: Negah; 1990.
25. Mozaffari Savoji M. Honey, but Hemlock: Contemporary Social Ghazal from the Constitutional Era to the 1990s. 1st ed. Tehran: Ketabsaray-e Tandis; 2004.